

مسائل اجتماعی

ترجمه: سید بیوک محمدی



مقدمه

مسائل اجتماعی یکی از مهمترین مباحث در زمینه جامعه‌شناسی است. در ابتدا نیز جامعه‌شناسی با توجه به مسائل و معضلات جامعه رشد کرد. امروزه کمتر کسی است که با مفاهیمی چون اعتیاد، فحشا، اختلاس، بیکاری، خودکشی، تورم، استعمار و امثال آنها آشنایی نداشته باشد و درباره آنها دارای نظر شخصی نباشد. اما اغلب از درک علمی و عمیق چنین مفاهیمی عاجزند و این امر ناشی از ناآشنایی با مفهوم "مسائل اجتماعی" یا داشتن تصورات غلط در این باره است. مقاله حاضر ترجمه و اقتباس از کتاب مسائل اجتماعی^۱ اثر استانی آیتزن و کوششی است در جهت روشنگری طرز نگرش به مسائل اجتماعی و ارائه پیشنهادهاى نظری و عملی برای کسانی که علاقه‌مند به تحقیق درباره مسائل اجتماعی اند. در ضمن لازم به یادآوری است که این نوشته در برگیرنده مسائل اجتماعی بخصوص نیست بلکه بیشتر راهنمایی مقدماتی است برای تحقیق درباره مسائل اجتماعی.

تاریخچه نظریه در مسائل اجتماعی

در گذشته اغلب مسائل اجتماعی را به مثابه شرایطی ناسازگار و نامناسب که محتاج اصلاح است تصور می کردند - برای جامعه‌شناسان اولیه (آمریکایی) این گفته بمعنی بکار بستن الگوهای پزشکی جهت تجزیه و تحلیل جامعه برای ارزیابی امراض بشمار می رفت. ضمن بکار گرفتن آنچه که آنرا معیار نرمال یا طبیعی بودن می انگاشتند، جامعه‌شناسان اغلب امراض اجتماعی را ناشی از وجود افراد مریض تلقی می کردند. به نظر آنان مسائل اجتماعی نتیجه اعمال افراد کژ سازگار^۲ است که بعلت نقص عقل، بی نظمی ذهنی، بی سوادی یا نقص در تعلیم و تربیتشان آنورمال یا غیرطبیعی اند.

بزعم این پاتولوژیست‌ها (یا بیماری شناسان) اجتماعی، هنجارها و اخلاقیات اجتماع کلی هستند. و مسائل اجتماعی، در حقیقت، گونه‌هایی از رفتار یا ترتیبات اجتماعی است که نظم اخلاقی را بهم می زنند. برای مثال این گروه از بیماری شناس های اجتماعی آمریکا، معتقدند که نظام اخلاقی آمریکارفتارهایی از قبیل هم جنس گرایی، الکلیسم، خودکشی، دزدی و قتل را از مسائل اجتماعی می انگارند.

در نوع دیگری از نگرش مطلق‌گرا که در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بمنصه ظهور پیوست جامعه‌شناسان توجه خود را بر روی شرایط اجتماعی ترویج دهنده مسائل اجتماعی معطوف کردند. بزعم طرفداران این نگرش جوامعی که در اثر مهاجرت، شهری شدن و صنعتی شدن دچار تغییرات سریعی می شوند دارای نقاط سازمان نیافته گوناگونی هستند. برای مثال آنان دریافتند که بعضی از نقاط شهر که در معرض دگرگونیهای سریع قرار داشتند به نسبت دارای میزان جنایت، فروریختگی خانوادگی و اختلالات ذهنی^۳ و پلیدیهای بیشتری بودند.

در سی سال گذشته جامعه‌شناسان بار دیگر تمایل به بررسی وضع افرادی پیدا کرده‌اند که انتظارات جامعه را نادیده انگاشته و به اخلاقیات بی حرمتی می کنند. مطالعات اخیر درباره انحرافات و کج رویها در دو جهت رشد کرده‌اند. در يك سوبه منشأ انحرافات در ساختار اجتماعی توجه شده است. مثلاً جامعه‌شناسان کجروی را ناشی از تعارض بین هدفهای اجتماعی که در فرهنگ همان جامعه مقبول است (مثل موفقیت در کسب و اندوختن ثروت) و موانعی که بعضی ها در راه رسیدن بدان

هدفها با آن روبرو می شوند، می دانند. سوی دیگری از این نگرش که نسبتاً جدید است روی نقش جامعه در ایجاد و ادامه کجروی با زدن برجسب بر روی افراد "غیر طبیعی" تکیه می کند. یعنی واکنش اجتماعی تعیین می کند که مسئله اجتماعی چیست و کجرو کیست.

یکی دیگر از برداشت‌های اخیر در تئوری مسائل اجتماعی سعی جامعه‌شناسان در هشدار دادن درباره مسئله انگیزی خود مسائل اجتماعی می باشد. اینان روی انتزاعی و غیر عینی بودن مسائل اجتماعی تاکید می کنند. به زعم آنان تعریف مسائل اجتماعی نسبی است و با تغییر در زمان و مکان و نوع تعریف، تغییر می کند. برای مثال، آلودگی محیط زیست همیشه به مثابه يك مسئله اجتماعی بشمار نمی رود. این نگرش روندی را که پدیده‌ای بخصوص در جریان آن به مسئله اجتماعی تبدیل می شود بررسی کرده و روی چگونگی سعی گروه‌های مختلف در جهت ایجاد تعاریفی از مسائل اجتماعی تاکید می کند.

توصیف مختصر فوق از انواع نگرش نظری به مسائل اجتماعی دو نکته را روشن می سازد: اول اینکه جامعه‌شناسان در راه رسیدن به توافقی روی تعریف مسائل اجتماعی با مشکلاتی روبرو هستند، و دوم اینکه انتخاب واحد تجزیه و تحلیل - افراد یا نظام‌های اجتماعی - خود مسئله انگیز است. و ما ذیلاً به این دو موضوع می پردازیم.

تلاش در راه نیل به تعریف مسائل اجتماعی

تنها واقعیت عینی درباره مسائل اجتماعی عبارتست از اینکه يك سلسله شرایطی که برای اقشاری از مردم موجبات رنج و مشقت مادی و معنی می گردد از قبیل فقر، نژادپرستی، بیکاری، دزدی و غیره در جامعه موجود است. در هر جامعه‌ای يك سلسله پدیده‌های اجتماعی - فرهنگی وجود دارد که از رشد و بهره‌برداری کامل از استعداد‌های افراد ممانعت می کند. و از طرفی تعارضاتی بین ارزش‌های جامعه (مثلاً آمریکا) که نماینده آنهایند (از قبیل تساوی امکانات، عدالت، آزادی، دموکراسی و...) و شرایط واقعی زندگی افراد وجود دارد. طبق نگرش‌های هنجاری (معیاری) در هر جامعه‌ای افعالی وجود دارد که آنها را در هر محتوایی زیانبخش می شمردند. مثلاً رالف لیتون^۴، مردم شناس برجسته، خاطر

نشان کرده است که عملاً در همه جوامع اعمالی چون زنا، هم خوابگی با محارم، بی رویه گی در روابط زنان و مردان، خشونت با خردسالان، تنبلی، بی احترامی نسبت به والدین، قتل، زناى به عنف، دزدی، دروغ و تقلب، در درجات مختلف تقبیح شده‌اند. بنابراین هر کوششی در جهت یافتن تعریفی دقیق از مسائل اجتماعی بایستی به توصیف شرایط عینی مسائل اجتماعی بپردازد.

با این وصف هر کوششی در جهت ارائه تعریف عینی از مسائل اجتماعی با خطراتی همراه است. مهمترین این خطرات وجود دائمی ذهنیت و توسل به انتزاعی بودن موضوع است. اگر پدیده‌ای به مثابه "مسئله" تعریف گردد. چنین استنباط می شود که آن پدیده در رابطه با معیاری مسئله است. اما اگر سؤال شود که بر طبق چه معیارهای قابل قبول هستند؟ آنوقت مشکل ایجاد می شود و ما را به این اصل که يك راهنمای ثابت و معین جهت مشخص کردن مسائل اجتماعی وجود ندارد راهبری می کند. افراد طبقات و گروهها در موقعیت های اجتماعی گوناگون دیدی متفاوت از مسائل اجتماعی و چگونگی حل آنها دارند. مثلاً آیا کشیدن تریاک و نمایش فیلمهای سکسی و وجود زنان هرزه مسائل اجتماعی هستند یا تورم، توسعه قدرت نظامی کشور و جنگ طلبی دولتمردان؟ مسلماً توافق قاطعی در این زمینه وجود ندارد. عدم وجود توافق قاطعی که بعضی هادر جستجویش هستند ما را به این امر رهنمون می کند که جهت رسیدن به تعریفی قابل قبول باید از نقطه نظرهای گوناگون مطلع بوده و به نظرات دیگران (از جمله نظرات مخالف) بها دهیم.

مشکل عینیت در جامعه شناسی و دیگر علوم اجتماعی متفکرین را بنوعی دیگر نیز آزار می دهد. اینکه آنها در میان خودشان نیز نمی توانند روی تعریف بخصوصی از مسائل اجتماعی توافق کنند. و اینکه دقیقاً کدام پدیده‌ها را باید جزو مسائل اجتماعی بحساب آورد هماهنگی وجود ندارد. علاوه بر اینها خود دانشمندان نمی توانند خودشانرا کاملاً از ارزشداوری در ضمن کار تحقیق دور بدارند. در حقیقت تحقیق و بررسی بدون آلودگی به ارزشداوریها و همدردیهای سیاسی - اجتماعی غیر ممکن است. این بحث از چند فرضیه مربوط بهمديگر سرچشمه می گیرد. نخست آنکه ارزشهای يك محقق بر روی نوع پرسشهای وی و چگونگی جستجوی پاسخ آنها، اثر می گذارد. برای مثال تحقیق درباره فقر مستلزم تعیین موضوع مطالعه است: آیا باید فقرا را بررسی کرد یا نظام اجتماعی که فقر را بر

بخشی از مردم آن جامعه تحمیل کرده است. یا ضمن تحقیق درباره مسائل جوانان می‌توانیم بپرسیم: چرا بعضی جوانان برای بزرگسالان در دسر ایجاد می‌کنند و یا شق دیگر چرا بزرگسالان برای جوانان مزاحمت فراهم می‌کنند؟ هرگونه از سئوالات نتایج متفاوتی بدست خواهند داد.

از این روی باید پذیرفت که مطالعه مسائل اجتماعی بدور از ارزشداوریهی نخواهد بود و نوع و مسائلی که مورد مطالعه قرار می‌گیرد و روشی که جهت تحقیق انتخاب می‌شود بنحوی به پشتیبانی و تایید نظام اجتماعی موجود می‌انجامد یا آنرا زیر سؤال می‌کشد. از دیدگاه چنین چهار چوبی هر دو طریق تحقیق فوق الذکر سیاسی هستند. با این وصف، تعجب آور است که اغلب فقط تحقیقاتی که در جهت برانگیختن سؤال بوده و دگرگونی اجتماعی را الزامی فرض می‌کند سیاسی شمرده می‌شوند نه آنهاییکه نظام موجود را تایید می‌کنند. هرگاه که متفکری طرف ضعفا و استثمارشدگان را می‌گیرد چنین استنباط می‌شود که نظام سلسله مراتب اجتماعی زیر سؤال قرار گرفته است. بنابراین، این قبیل محققین را متهم به متعصب بودن و یکجانبه نگری می‌کنند. بیکر منطقی را که در چنین شرایطی به کار گرفته می‌شود چنین توصیف کرده است:

”کی خودمان و همکاران جامعه‌شناس خودمانرا متهم به تعصب می‌کنیم؟ به نظر من بررسی چند نمونه نشان می‌دهد که چنین اتهامی فقط از موارد بخصوصی برمی‌خیزد و آن مواردی است که در یک رابطه سلسله مراتبی از دیدگاه زیر دستان به مسائل نگاه می‌کند. در مورد کجروی، رابطه سلسله مراتبی اخلاقی است، گروههای فرادست در این رابطه آنهایی هستند که نماینده قدرت اخلاق رسمی و تایید شده هستند و گروههای زیر دست آنهایی هستند که متهم به زیر پا گذاشتن آن اخلاقیات اند...“

تعجب آور اینجاست که ما فقط در چنین مواردی یکجانبه نگری را مشاهده می‌کنیم. و این تعجب ناشی از آنستکه به سادگی می‌توان ملاحظه کرد که تحقیقات خیلی بیشتری در جهت عکس یعنی تایید منافع مسئولین وجود دارد.“

ضمن جستجوی تعریفی عینی از مسایل اجتماعی باید مواظب تمایلاتی جهت

پذیرفتن تعاریف فراهم شده‌ای از طرف قدرتمندان باشیم. از آنجائیکه قدرتمندان - دولت، بازار یا موسسات دیگر - اطلاعات را فراهم می‌کنند، آنها ممکن است واقعیت‌های اجتماعی را با قصد دست کاری افکار عمومی تعریف کنند تا بتوانند اعمال و افعالی را که وضع موجود یا قدرت آنها را تهدید می‌کند کنترل کنند. چند مثال می‌تواند نشانگر تعصب، یکجانبه‌نگری و دست کاری افکار عمومی از طرف دولتمردان باشد: در اواسط قرن نوزده در جنوب آمریکا بردگی مسئله نبود، اما شورش بردگان مسئله بود. در همان موقع در شمال شرقی آمریکا نژادپرستی مسئله بود اما آزادیخواهی سیاهان مسئله نبود. از دیدگاه افکار عمومی آمریکا غصب زمینهای سرخپوستان مسئله نبود اما وجود سرخپوستان مسئله بود. و حال نیز وجود سازمان "سیا" در آمریکا مسئله نیست اما وجود کمونیستها مسئله است.

بنابراین انتخاب پدیده‌هایی که توسط افکار عمومی مسئله شمرده می‌شوند خود دارای چندین خطر است. اول اینکه این امر به نادیده گرفتن شرایطی که برای اقشار نسبتاً ضعیف جامعه مشقت‌آور است میانجامد. عبارت دیگر شرایط تأسف انگیزی که بر دوش اقلیت‌هاست اغلب توسط اکثریت مسئله بشمار نمی‌روند. و اگر جامعه‌شناسان برداشت آنان را به مثابه تعریف مسائل اجتماعی بپذیرند در حقیقت موضعی را انتخاب کرده‌اند که در آن نامساواتی را تایید کرده‌اند.

شکل دوم در پذیرفتن تعریف مسئله اجتماعی منحصرأ از دیدگاه افکار عمومی، این است که توجه محقق را از آنچه که مهمترین مسئله اجتماعی بشمار می‌رود یعنی "نظام اجتماعی موجود" منحرف می‌سازد. اگر مسائل اجتماعی در چهارچوب افکار عمومی تعریف شوند آنوقت مطالعات منحصر به اعمال و رفتارهایی می‌شوند که نظام اجتماعی موجود را بهم می‌زنند. و بدین ترتیب مسئله اجتماعی نیز از خصایص افراد ناباب و ناجور شمرده می‌شوند نه از خصوصیات جامعه؛ لذا نارسایی‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که نظام موجود آنها را دامن می‌زند زیر سؤال قرار نمی‌گیرند. بعضی موارد نظام اجتماعی موجود از قبیل تقسیم قدرت، نظام دادگستری، آموزش و پرورش کودکان اغلب در نظر عموم چندان عیبی ندارند در صورتیکه خود آن موارد ممکن است مسئله باشند همانطور که اسکولنیک و کوری^۶ می‌گویند:

نوشته‌های مرسوم درباره مسائل اجتماعی همواره توجه‌اشان معطوف به

نشانه‌های نابسامانی اجتماعی است نه به منشأ و منبع آن نابسامانیها، و همینطور به جانیان است نه قانون، به مریض‌های روحی است نه کیفیت زندگی، به فرهنگ فقر نه غارتگریهای متمولین، به مشکل دانشجویان نه بحران در تعلیم و تربیت.

اگر نهادهای اجتماعی به مثابه منشأ مسایل اجتماعی نادیده گرفته شوند (و حتی وجود خود آن نهادها مسئله بشمار نیاید) نتیجتاً نقش قدرتمندان در جامعه نادیده گرفته می‌شود. مثلاً [در جامعه آمریکا] اگر توجه منحصرأ روی کجروان - از قبیل فواحش، بزهکاران، معتادین و هم جنس گرایان - متمرکز شود، اعمال غیرقانونی و غیر اخلاقی افراد، گروهها و نهادهای قدرتمند بخودی خود از قلم می‌افتند. بدین طریق هرگونه صحبتی از خشونت‌ها و بی‌عدالتی‌های نهادی شده و پنهانی منتج از نژادپرستی، استثمار، قوانین غیر عادلانه، نظام دادگستری، بهداشت و درمان و دزدیهای کلان توسط تجار و شرکت‌های بزرگ بفراموشی سپرده می‌شوند.

انواع مسائل اجتماعی

برای اینکه مطالعات در زمینه مسائل اجتماعی سودمند گردد توجه بر دو نکته اساسی ضروری است: (۱) اعمال و شرایطی که هنجارها و ارزشهای موجود در جامعه را به خطر می‌اندازد و (۲) شرایط ناشی از عوامل اجتماعی که برای هر قشری از جامعه ایجاد مشقت و درد (مادی و معنوی) می‌کند. اگرچه بحث درباره این جنبه باید در ضمن مطالعه در مورد مسئله خاص اجتماعی در نظر گرفته شود اما بی‌مناسبت نیست برداشتهایی از آنها را در اینجا بیان کنیم.

۱- جامعه‌شناسان به چند دلیل به مطالعه تعارض بین معیارهای ایده‌آل جامعه واقعیت موجود علاقه‌مندند. اولاً این روش سنتی توجه ما را به طرف محرومین و شکست خوردگان جامعه معطوف می‌سازد: مثل جانیان، دیوانگان، ترك تحصیل کردگان، فقرا و گدایان. جامعه‌شناسان با توضیح روندی که افراد تحت فشارهای گوناگون قرار می‌گیرند و مرتکب اعمال کجرو می‌شوند چون موقعیت آنان در ساختار اجتماعی (مثل طبقه، شغل، قومیت، نژاد و نقش اجتماعی) و موقعیت جغرافیایی آنان (مثل اندازه شهر و نوع محل زندگی و همسایگان و غیره) چنین ایجاب می‌کند، به شناخت‌هایی نایل آمده‌اند. با این وصف، فرضیه راهنمای ما

عبارتست از این که آنان که ارزشها و هنجارهای جامعه را زیر پا می گذارند بیماری اجتماعی نیستند بلکه قربانی [معلول] مسائل اجتماعی اند. بعبارت دیگر کجروان به مقدار متناهی قربانی جامعه هستند و نباید همواره آنان را بخاطر کجرویشان ملامت کنیم. نظامی که آنها در آن زندگی می کنند مقصر است. توصیف شرایطی که کجروان و منحرفین در آن بسر می برند (مثل موانعی که در راه موفقیت آنان وجود دارد) می تواند بیانگر علل ارتکاب به اعمال انحرافی باشد.

دلیل دیگری که مطالعات سنتی بر چشم پوشی از هنجارهای اجتماعی تاکید می کنند این است که انحراف و کجروی در نهایت بطور هنجاری تعریف شده و بطور اجتماعی برچسب می خورد. جامعه شناسان علاقه مندند بدانند که روند اجتماعی کدام اعمال برچسب نورمال و طبیعی می زند. از آنجائیکه، بنا به تعریف مسائل اجتماعی همانها هستند که عموم می پذیرند، لذا مسائل اجتماعی نسبی هستند. بعضی رفتارها برچسب مسائل اجتماعی میخورند و بعضی دیگر (که با ارزیابی معیاری دیگر ممکن است مسئله اجتماعی باشد) چنین برچسبی نمیخورد. برای مثال: قتل يك مسئله است اما کشتن در جنگ افتخار بشمار می رود، زنان هرزه منحرفند اما مرادنی که از معاشرت آنان لذت می برند نورمال اند، آنکه از سربازی فرار می کند مجرم است اما آنکه سرباز را بارشوه فراری می دهد سالم، مستاجر که اجاره ندهد دزد است، اما صاحبخانه ای که اجاره کلان می گیرد محق. مهمترین درسی که از این می توان آموخت این است که انحراف از خصوصیات لاینفک بعضی از رفتارهای بخصوص نیست. بلکه خصوصیتی است که روی بعضی رفتارها توسط نظاره گرانی که آنرا بطور مستقیم یا غیر مستقیم مشاهده کرده اند اطلاق می شود. بنابراین اعضاء جامعه، و مخصوصاً قدرتمندان جامعه تصمیم می گیرند که کدام رفتارها مسائل اجتماعی هستند و کدام ها نیستند.

از گفته بالا می توان نکته دیگری استنباط کرد و آن نقش قدرتمندان در تعیین اینکه به کی برچسب منفی داده شود و به کدام نه. از آنجائیکه معیار مشخصی که مردم را در تشخیص افعال منحرف کمک کند وجود ندارد لذا بیشتر روی قانونی و غیر قانونی بودن افعال تکیه می کنند. زیرا طبق قانون بعضی افعال مستوجب تنبیه اند و چون قانون وسیله قدرت است، لذا اعمالی برچسب انحراف میخورند که با منافع قدرتمندان تعارض پیدا می کند. بنابراین برای درک روند برچسب گذاری، محقق

نه تنها باید هنجارها و ارزشهای جامعه را بدانند بلکه باید قدرتمندان ذینفع را نیز بشناسند.

۲- نکته دوم که باید در مطالعات مسائل اجتماعی در نظر گرفته شود مطالعه شرایطی است که برای توده‌ای از مردم رنج و مشقت آور است. در اینجا باید روی چگونگی عملکرد جامعه و اینکه شرایط موجود به نفع کیست و به ضرر کی توجه داشت. عبارت دیگر باید پرسید ارزشداوری نظام در کدام جهت است و پاداش‌های اجتماعی چگونه توزیع شده‌اند؟ و اینکه چه کسانی از سازماندهی بخصوص نظام تعلیم و تربیت، دادگستری و داد و ستد و... نفع یا ضرر می‌کنند. این قبیل سئوالات توجه ما را از طرف افراد به نهادهای جامعه که مولد مسائل اجتماعی اند معطوف می‌دارد.

مسائلی از این قبیل منشأ دردهای مادی و معنوی جامعه‌اند. این بدان معنی است که جامعه را می‌شود چنان ترتیب داد که در برابر بعضی از احتیاجات انسانها بی تفاوت بماند. برای نمونه بی‌مناسبت نیست که موقتاً فرضیه ابراهام مزلا^۷ را مبنی بر اینکه همه انسانها دارای یک سلسله احتیاجات اولیه مشترکند بپذیریم. این احتیاجات اولیه عبارتند از بقاء، ماوا، امنیت، پشتیبانی (و توجه) افراد و اطرافیان، احترام و پرورش استعدادها (یعنی احتیاج به خلاقیت، مفید و بارور بودن و فعالیت موثر داشتن).

وقتیکه این احتیاجات ارضاء و اقنا نشوند افراد نسبت به جامعه و ارزشها و هنجارهای آن احساس خصومت می‌کنند. ناکامی خود را باشکال مختلف انزواگرایی، یا تمایل به الکل و مواد مخدر یا اعمال جنایتکارانه تند، یا تروریسم و خشونت بیان می‌کنند. آنوقت افراد سعی می‌کنند زندگیشان را در خارج از مرزهای کنترل و ساختار هنجاری جامعه بسازند و با این کار هم خود و هم دیگران را نابود می‌کنند. آنها حقاً محکوم شده و عنوان افراد "ناباب" بخود می‌گیرند زیرا آنها در جامعه "نابابی" زندگی کرده‌اند.

وقتیکه تاجری میلیونها بجهیب می‌زند و مستمندان از ابتیاع احتیاجات اولیه زندگی محرومند، و وقتیکه فردی با اجاره و فروش زمین و آپارتمانها ثروتمند می‌شود و بی‌خانمانها در بدر دنبال اجاره کردن ماوی هستند، وقتیکه تاجری پروانه وارد کردن

اتومبیل های لوکس گران قیمت را از دولت دریافت می کند و اکثریت مردم از وسیله نقلیه مناسب محرومند و وقتیکه عده معدودی در ویلاهای قصر مانند زندگی می کنند و محله های فقیرنشین در دود گاز وئیل و لجن غوطه می خورند یعنی اینکه جامعه "انحرافات نهادی شده" را مجاز می داند. چنین شرایطی موقعی وجود دارند که سازمانهای رسمی جامعه احتیاجات افراد را برآورده نمی کنند. اما این شرایط ضمن انتقاد اغلب از قلم می افتند و به ندرت به مثابه مسئله اجتماعی بشمار می رود. در عوض توجه را روی افرادی که ناکامی هایشان در شرایطی خارج از راههای مقبول جامعه منفدی پیدا می کنند متمرکز می سازند. لذا قصد هر محقق باید این باشد که به فرد کجرو به مثابه قربانی انحرافات نهادی شده جامعه نگاه کند.

بنابراین درک نوع توزیع قدرت در جامعه کلید درک مسایل اجتماعی است. قدرتمندان بخاطر در دست داشتن وسایل دست کاری افکار عمومی (از قبیل دستگاه قانونگذاری و رسانه های گروهی و غیره) نگرشی از تعریف مسائل اجتماعی که مقبول عامه است ارائه داده و تثبیت می کنند. از این رو تاکید می کنیم که توجه محققین باید روی ساختار اجتماعی باشد نه روی "افراد مسئله انگیز". توجه و تمرکز روی افراد بجای نظام اجتماعی بمعنی عوضی گرفتن علت و معلول است. اینجاست که می گوئیم هیچ نظامی مقدس نیست و از آنجائیکه منشأ اصلی مسایل اجتماعی جامعه است نه افراد، پس باید جهت حل مسائل، ساختار اجتماعی دگرگون شود.

ساختار اجتماعی به مثابه واحد تجزیه و تحلیل

افراد اغلب تمایل دارند که به مسائل اجتماعی و راه مداوای آنها از دیدگاه روانشناختی بنگرند. این امر در مورد افراد عادی، پلیس، قضات، قانونگذاران و حتی دانشمندان نیز صادق است. در نگرش روانشناختی فرد را بدون ارجاع به تقسیم غیر عادلانه ثروت و ناکامیهای مداوم اجتماعی که بعضی ها را نسل اندر نسل بدبخت کرده است مقصر می دانند. مثلاً سیاهان را به خاطر رفتارهای خشونت آمیزشان بدون درک محدودیتهایی که نظام اجتماعی روی تحرك اجتماعی سیاهان قایل شده مورد سرزنش قرار می دهند. آنهایی را که ترك تحصیل می کنند بدون توجه به عدم موفقیت نظام آموزشی در فراهم آوردن احتیاجات آنها، ملامت

می کنند. این قبیل طرز فکرها روشنگر این نکته است که چرا مسئولین از کمک به فراهم آوردن بهزیستی و بهداشت و برنامه‌هایی جهت جبران ناملایمات برای محرومین جامعه سرباز می زنند.

لذا لازم است که به نقد چنین دیدگاهی که در آن بجای علل مرض روی نشانه‌ها و معلول تکیه می کنند و فرد را مورد سرزنش قرار می دهند بپردازیم

فرد مقصر است یا جامعه

سؤال اساسی در اینجا عبارت از این است که آیا مسائل اجتماعی ناشی از وجود افراد مریض است یا شرایطی که منحرفین در آن زندگی می کنند. شاید جواب صحیح در فاصله‌ای بین این دو قطب افراطی قرار گرفته باشد. اما از آنجائیکه نگرش سرزنش فرد از نفوذ و اهمیت بیشتری برخوردار است ما بررسی خود را با نقد این نگرش شروع می کنیم.

آنهایی که فرد را مقصر می دانند اغلب مسایل اجتماعی را با ارجاع به عواملی چون وجود افراد خرابکار، بی فرهنگی آدمها، بی سوادی، جهل، کم عقلی و بی اخلاقی و بی دینی منحرفین توضیح می دهند. و آنهایی که نظام اجتماعی را مقصر می دانند به وجود طبقات اجتماعی، تقسیم نابرابر ثروت، نابرابریهای اجتماعی، تبعیض، قوانین یکجانبه به نفع قدرتمندان و متمولین و نقص در نهادهای اجتماعی اشاره می کنند. اما چرا سرزنش فرد از اهمیت خاصی برخوردار است و به مثابه نگرش غالب در زمینه مسائل اجتماعی رایج می باشد؟ جواب به این سؤال در چگونگی تصور مردم از مسائل اجتماعی نهفته است. اغلب مردم مسائل اجتماعی را با رفتارهای انحرافی از هنجارها و ارزشهای جامعه تلقی می کنند. زیرا مردم اکثراً سعی در بررسی منتقدانه پدیده‌های اجتماعی ندارند و پدیده‌ها و اتفاقات استثنایی توجه‌اشانرا جلب می کند. آنان نظام اجتماعی را نه تنها مسلم فرض می کنند بلکه بخاطر بهم پیوستگی آن با سنت‌ها و آداب و رسوم مردم آنرا با هاله مقدسی که دور آنرا فرا گرفته تصور می کنند. نتیجه منطقی چنین برداشتی این است که منحرفین منشأ پلیدیهای اجتماعی اند. آشکارترین سئوالی که در این رابطه می توان پرسید عبارتست از اینکه "چرا مردم از هنجارها و ارزش‌های جامعه منحرف می شوند؟" از آنجائیکه اکثر مردم خود به قانون احترام می گذارند طبیعتاً موارد استثنایی را در رابطه

با بعضی شرایط غیر عادی، از قبیل تصادف، مرض، نقص فردی، عیب در شخصیت یا کژ سازگاری می‌پندارند. نکته اساسی در این نگرش قرار دادن عیب در فرد منحرف و نه در ساختار اجتماعی است.

موضعی که در این نگرش گرفته شده است نتایج و پیامدهای مهمی بدنبال دارد. بی‌مناسبت نیست که اثرات تعبیر مسایل اجتماعی منحصرآ از دیدگاه سرزنش فردی را مختصراً بررسی کنیم.

۱- چنین تعبیری، دولت، نظام اقتصادی، نظام طبقاتی و دیگر نهادهای اجتماعی را مبری از ملامت می‌انگارد. بدین ترتیب نظام موجود از حمله انتقاد در امان مانده و هرگونه سعی جهت ایجاد تغییر در نظام سیاسی و اقتصادی غالب مشکل می‌شود. از نتایج دیگر سرزنش فردی از مسایل اجتماعی همانا تداوم حفظ امتیازات طبقه مرفه است.

۲- با توسل به این نگرش نظام اجتماعی نه تنها از انتقاد در امان می‌ماند بلکه به مسئولین اجازه می‌دهد که مخالفین را به بهانه کمک کردن به جامعه، کنترل کنند؛ مثل از بین بردن یا زندانی کردن مخالفین سیاسی بنام مبارزه با تروریسم.

۳- نتایج دیگر نگرشی که در آن تقصیر را به گردن فرد می‌اندازد همانا کنترل افراد و گروهها به روش‌هایی است که مقبولیت عام اجتماعی دارند، مثل تبعید کجروان به زندان‌ها، دارالمجانین، بیمارستانهای روانی، مراکز ترك اعتیاد و... بدین ترتیب نه تنها افراد را مقصر مسایل اجتماعی قلمداد می‌کنند بلکه مزاحمین را هم یا از بین می‌برند و یا از معرض عام دور نگه‌میدارند.

نتایج دیگر همین امر روشی است که مسایل را با مراجعه به آن و از آن طریق حلّ می‌کنند. یعنی اینکه اگر مسایل اجتماعی منشأ فردی دارند لذا حل مسایل را باید در تغییر فرد جستجو کرد. چنین تعبیری درمان نابسامانیها را در ایجاد تغییر در افراد و نه در نظام اجتماعی مشروعیت می‌دهد. تحت چنین برخوردی ارزشها و هنجارهای جامعه از کشیده شدن بزیر سؤال در امان می‌مانند.

۴- يك نتیجه دیگر سرزنش فردی تشویق و ترویج افسانه اختیار فردی در انتخاب روش زندگی و سرنوشت خویش است. چنین برخوردی توجیه‌گر ایده‌ئولوژی "داروینیسیم اجتماعی" است مبنی بر اینکه طبقات و نابرابریها ناشی از تفاوتها در استعدادها و میزان سعی و جهد خود افراد است. با این منطق علت فقر همانا تبلی و

احمقی وانگل بودن خود فرد است. لذا فرد تهنی دست جز خود نباید کسی را ملامت کند.

باید مواظب بود که موضع نقطه مقابل یعنی موضع سرزنش نظام اجتماعی نیز با خطراتی همراه است.

۱- اول اینکه آن بخشی از حقیقت است نه تمام حقیقت. مسائل اجتماعی اغلب پیچیده بوده و هم از عوامل فردی و هم از عوامل اجتماعی نشأت می گیرند. مسلماً افراد کینه توز و بدخواهی به دلایل صرفاً روانی وجود دارند. تشخیص و درمان این قبیل پریشانیها کار روانشناس است. اما بیشتر آنچه که برچسب انحراف می خورد از فراورده های شرایط اجتماعی است.

۲- خطر دیگری که موضع سرزنش نظام اجتماعی به همراه دارد این است که توضیحی سفت و سخت و جبرگرایانه از مسائل ارائه می دارد. افراط در این موضع به برخورد با افراد به مثابه مهره هایی که توسط محیط اجتماعی کنترل شده اند می انجامد. از آنجائیکه افراد ممکن است از بین آلترناتیوها (شق های رفتاری) یکی یا برخی را انتخاب کنند لذا یک دید متوازن و متعادل لازم است. تاکید بیش از اندازه روی نظام اجتماعی، افراد را از مسئولیت اعمالشان تبرئه می کند و اگر این موضع جدی گرفته شود پیامدش این خواهد بود که جامعه هرگز نتواند کجروان را محدود کند. نتیجه چنین کاری هرج و مرج و آناارشی خواهد بود.



علی رغم این خطرات ما معتقدیم که موضع سرزنش نظام اجتماعی باید نگرش اصلی جامعه شناسان در مسائل اجتماعی باشد. یکی از دلایل این توصیه این است که سرزنش فردی و مقصر شمردن فرد خود نگرش غالب و حاکم در جامعه است. از آنجائیکه شهروند متوسط، پلیس، قانونگذار، دانشمندان علوم اجتماعی و قضات همه تمایل دارند که مسائل اجتماعی را از دیدگاه روانشناختی تعبیر و تفسیر کنند لذا موازنه ای در این زمینه لازم است. وانگهی، همانطور که قبلاً اشاره شد، سرزنش فردی خطراتی دارد که دارای پیامدهای منفی است و افراد باید از نتیجه و پیامدهای ایده تلوژی (نگرش) خود آگاه باشند.

دلیل دیگر برای توجیه نگرش سرزنش اجتماعی این است که موضوع مسایل اجتماعی فرد نیست، فرد موضوع مطالعه زمینه روانشناسی است. کار

جامعه‌شناسان کشف عوامل اجتماعی است که روی رفتارهای (اجتماعی) تأثیر می‌گذارند. این کار مستلزم تجزیه و تحلیل منتقدانه ساختار اجتماعی است. اصولاً ایجاد يك موضع نقادانه از مهمترین اجزاء تشکیل دهنده نگرش جامعه‌شناختی است. جامعه‌شناس معمولاً به پشت پرده نگاه می‌کند و نتایج مثبت و منفی ترتیبات اجتماعی را ارزیابی می‌کند. سئوالی که يك جامعه‌شناس پیوسته می‌پرسد عبارت از اینستکه: چه کسی یا کسانی از شرایط و ترتیبات موجود نفع می‌برند و چه کسانی نفع نمی‌برند؟ باین دلیل است که رابطه نزدیکی بین نگرش جامعه‌شناختی و موضع سرزنش اجتماعی وجود دارد.

دلیل نهائی برای انتخاب نگرش سرزنش اجتماعی این است که چهارچوبهای نهادی جامعه خود منشأ اغلب مسائل اجتماعی (از قبیل نژادپرستی، آلودگی محیط زیست، توزیع نابرابر فرصت‌ها و منابع، فقر، جنگ و...) هستند. تمرکز انحصاری روی فرد فشارهای ناشی از نابرابری در نظام و مقاومت در مقابل تغییر را نادیده می‌گیرد. يك فرضیه اساسی و راهنما در زمینه مطالعات مسائل اجتماعی این است که، نهادهای اجتماعی خود ساخت انسانها هستند (و بنابراین مقدس نیستند) و آنها هر زمانی که احتیاجات انسانهایی را که بخاطرشان ساخته شده‌اند برآورد نکنند باید دگرگون شوند. همانطور که اسکولنیک و کوری می‌گویند:

”تصور دموکراتیک از جامعه مبنی بر این است که نهادها جهت خدمت به مردم بوجود آمده‌اند نه برعکس (خدمت مردم به نهادها). بنابراین نهادها در مقابل انسانهاییکه روی زندگیشان اثر می‌گذارند مسئولند. وقتیکه نهادی - حتی مقدس‌ترین نهادها - با احتیاجات انسانها تعارض پیدا کند فرضیات دموکراتیک و منطق انسانی حکم می‌کند که آن نهاد یا باید دگرگون شود و یا ملغی گردد.“

بنابراین ما باید ساختار اجتماعی را به عنوان واحد تجزیه و تحلیل مطالعات خود قرار دهیم. قبول و ادامه مطالعات مسائل اجتماعی از این نگرش اولین قدم در جهت انسانی کردن جامعه است. هدف نهایی دانشمندان باید ارائه راه حل (بر مبنای تئوری و تحقیق) برای آن مسائلی باشد که از آنها شاکی هستند. چنین هدفی آنان را بسوی سئوالات تحقیقی متفاوت‌تر از آنچه که قبلاً معمول بود راهبری می‌کند.

لازمه این امر مطالعه نه تنها ضعفا و مردم عادیست بلکه مستلزم مطالعه قدرتمندان نیز هست.

** بی نوشتها و مأخذ:

1. Eitzen, Stanely D. *Social Problems*, Allyn and Bacon Inc. Bostan (1980). pp 2-15.
2. maladjusted
3. mental disorder
4. Ralph Linton
5. Becker
6. Skolnick and Currie
7. Abraham Maslow



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی